

جنگ نرم و انقلاب‌های رنگی آمریکا در کشورهای در حال گذار

ابراهیم متقی *

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محبوبه شهرابی فراهانی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات

(تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۰ - تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱)

چکیده:

الگوی رفتار استراتژیک آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات بنیادینی روبرو شده است. قدرت نرم به عنوان یکی از ابزارهای اصلی سیاست خارجی آمریکا مورد توجه نظریه پردازان نئولیبرال قرار گرفته و کاربرد ابزار نظامی در منازعات منطقه‌ای اهمیت خود را از دست داده است. قدرت نرم را می‌توان ابزار جنگ نرم آمریکا در مناطقی دانست که از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردارند. کاربرد قدرت نرم را می‌توان زمینه شکل‌گیری امپریالیسم خوش‌خیم دانست. نظریه پردازان نئولیبرال تأکید دارند که کاربرد قدرت سخت افزاری منجر به گسترش بحران‌های ادواری در نظام سرمایه‌داری آمریکا می‌شود. الگوی رفتار آمریکا در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی، قفقاز، آسیای مرکزی و خاورمیانه بیانگر کاربرد جنگ نرم در سیاست امنیتی آمریکا می‌باشد. در این مقاله، موضوع جنگ نرم در کشورهای در حال گذار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی :

جنگ نرم، امپریالیسم خوش‌خیم، مداخله‌گرایی نظامی، سیاست خارجی

۱- کلیات پژوهش

میراث محافظه‌کاری جدید برای امریکا مخاطره آفرین و پرهزینه بود. جورج بوش در ژانویه ۲۰۰۱ با رویکرد نئورئالیستی جایگزین ویلیام کلیتون با نگرش نئولیبرالی گردید. این امر می‌توانست زمینه‌های بحران امنیتی جدیدی را برای امریکا به وجود آورد. همکاران جورج بوش در ساختار سیاسی و هیأت دولت امریکا را کسانی تشکیل می‌دادند که درصدد سازماندهی جهان یک قطبی بودند. آنان تحقق این هدف را از طریق به‌کارگیری ابزارهای نظامی اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. گروه‌های راست‌گرا در سیاست امنیتی امریکا بر این اعتقاد بودند که اهمیت قدرت در کاربرد آن است. استراتژی را به عنوان چگونگی کاربرد قدرت برای امنیت و منافع ملی می‌دانستند. برای سیاست خارجی نیز بازی‌های راهبردی ترسیم می‌کردند. در چنین شرایطی حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفت. ۱۰ روز بعد از حادثه یاد شده گروه‌های محافظه‌کار امریکایی طرح راهبردی جدیدی را تنظیم نمودند که مبتنی بر کاربرد قدرت در حوزه‌های منطقه‌ای بود. محور اصلی چنین مجموعه‌ای را دونالد رامسفلد، ویلیام کریستول، گری باور، الیوت کوهن، مایکل جویس، ریچارد پرل، چارلز کراتهامر و رابرت کیگان تشکیل می‌دادند. افراد یاد شده «پروژه قرن جدید امریکا» را منتشر ساختند.

محور اصلی سیاست امنیتی امریکا را می‌توان در نظامی‌گری، مداخله‌گرایی و اقدامات پرشدت در حوزه‌های مختلف جغرافیایی دانست. آنچه به عنوان تئوری محور شرارت در ژانویه ۲۰۰۲ از سوی جورج بوش بیان شد را می‌توان انعکاس پروژه قرن جدید امریکا دانست. پروژه‌ای که بر ضرورت توسعه نظامی‌گری به بهانه مقابله با تروریسم تأکید دارد.

۱-۱- طرح مسأله

در نگرش راهبردی امریکا این موضوع مورد توجه قرار می‌گیرد که باید با نیروهای چالش‌گر در سیاست بین‌الملل و بازیگرانی که در زمره دولت‌های ناکارآمد قرار می‌گیرند مقابله نمود. براساس چنین ادراکی است که ایران، عراق، سوریه و کره شمالی را امریکا به عنوان کشورهای مورد توجه قرار می‌دهد که در خط مقدم تهدیدات امنیتی ایالات متحده قرار می‌گیرند.

استراتژی مبارزه با تروریسم در رفتار امنیتی امریکا، زمینه‌های افزایش نظامی‌گری و کاربرد نیروی نظامی در مناطق مختلف را بوجود آورد. چنین فرایندی مورد انتقاد نظریه‌پردازان نئولیبرال در سیاست امنیتی امریکا قرار گرفته است. آنان بر ضرورت کاربرد قدرت نرم تأکید داشتند. گروه‌های نئولیبرال، نظامی‌گری را عامل اصلی بحران در سیاست امنیتی و اقتصادی امریکا می‌دانند.

۲-۱- هدف پژوهش

در این مقاله تلاش می‌شود تا موضوع انقلاب‌های رنگی به عنوان نمادی از جنگ نرم آمریکا در محیط پیرامونی مورد بررسی قرار گیرد. جنگ نرم براساس رهیافت نئولیبرالی تبیین گردیده است. این الگو در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی از اعتبار و کارآمدی بیشتری برخوردار گردید. نظریه پردازان نئولیبرال بر این اعتقادند که هزینه عملیات امنیتی و غیرنظامی آمریکا در چارچوب جنگ نرم کاهش می‌یابد. بنابراین طبیعی است که آمریکا از الگوی جنگ نرم در برخورد با محیط پیرامونی استفاده نماید. بکارگیری ابزار نظامی به تنهایی نمی‌تواند محور موفقیت راهبردی و ژئوپلیتیکی محسوب شود. هدف اصلی این مقاله را می‌توان تبیین چگونگی کاربرد قدرت نرم و راهبرد جنگ نرم در کشورهای در حال گذار دانست.

۳-۱- پرسش پژوهش

اصلی‌ترین پرسش این پژوهش را می‌توان رابطه بین جنگ نرم ایالات متحده و انقلاب‌های رنگی در کشورهای در حال گذار دانست. بنابراین سوال اصلی مقاله بر این موضوع تأکید دارد که جنگ نرم ایالات متحده چه ارتباطی با انقلاب‌های رنگی در کشورهای در حال گذار دارد؟

۴-۱- فرضیه پژوهش

در این پژوهش مهم‌ترین موضوع سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار می‌گیرد. انقلاب رنگی و جنگ نرم را می‌توان ۲ متغیر اصلی سیاست خارجی آمریکا دانست. در این مقاله، جنگ نرم به عنوان متغیر مستقل مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین انقلاب‌های رنگی در کشورهای در حال گذار را می‌توان به عنوان متغیر وابسته دانست. فرضیه پژوهش مبتنی بر این گزاره می‌باشد که انقلاب‌های رنگی در کشورهای در حال گذار تابعی از مداخله‌گرایی سستی و جنگ نرم ایالات متحده می‌باشد.

۲- نشانه‌های تاریخی - تحلیلی بهره‌گیری از جنگ نرم در رهیافت امنیتی آمریکا

به لحاظ تاریخی، چنین اندیشه‌ای در افکار سیاسی تمامی روسای جمهور آمریکا نهادینه شده است. به عبارت دیگر، جنگ نرم نمادی از انتظارات ایدئولوژیک، فرهنگی و ژئوپلیتیک کارگزاران سیاست خارجی و امنیتی آمریکا بوده است. در عصر جدید، اندیشه جنگ نرم در رویکرد تحلیلی فرانکلین روزولت ریشه دارد. وی مخالف استعمار کهن بود. شاخص اصلی استعمار کهن را در نظامی‌گری و کاربرد ابزار قدرت مستقیم می‌دانست.

در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی، می‌توان نشانه‌هایی را در جنگ نرم و انقلاب‌های رنگی مورد ملاحظه قرار داد که مبتنی بر اندیشه‌های لیبرالی و نئولیبرالی در سیاست بین‌الملل است. روزولت فکر می‌کرد که ممکن است امپریالیسم خوش خیم، نیک‌خواهانه و لیبرالی آمریکا، جانشین امپریالیسم ستمگر بریتانیا در قالب استعمار کهن شود. به همین دلیل بود که کاربرد قدرت نظامی را در شرایطی امکان‌پذیر می‌دانست که هیچ راه دیگری برای تأمین منافع و اهداف راهبردی آمریکا وجود نداشته باشد (Hofstadter, 1994:348).

رویکردی که در سال‌های قبل از جنگ دوم جهانی توسط روزولت مورد استفاده قرار می‌گرفت، در سال‌های ۲۰۰۳ به بعد نیز از سوی گروه‌های نئولیبرال و در واکنش به سیاست امنیتی جورج بوش تکرار شد. رویکرد جدید بر ضرورت کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا تأکید می‌کرد. نشانه‌های قدرت نرم را می‌توان در چندجانبه‌گرایی، بهره‌گیری از ابزارهای غیرنظامی و اقدامات غیرمستقیم در برخورد با تهدیدات دانست. نئولیبرال‌ها بر این اعتقادند که تهدیدات ماهیت دائمی دارد. بنابراین نمی‌توان برای مقابله با هر تهدیدی از ابزار نظامی استفاده کرد. باید به جای چگونگی جنگیدن و پیروز شدن از گزینه‌های دیگری از جمله چرا جنگیدن استفاده کرد (لتون، ۱۳۸۹: ۵۸).

۱-۲- کاربرد الگوی شبکه محور در جنگ نرم

الگوی شبکه محور به مفهوم بهره‌گیری از مدل سیستمیک در رفتار امنیتی محسوب می‌شود. هر کنش امنیتی بر محیط پیرامون تأثیر به جا می‌گذارد. بنابراین واکنش بازیگران پیرامونی در نگرش سیستمیک به عنوان موضوعی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود. هدف اصلی آمریکا در کاربرد الگوی شبکه محور را می‌توان فعال‌سازی کشورهای دانست که در محیط پیرامون به ایفای نقش منطقه‌ای مبادرت می‌کنند (Alterman, 2011:2).

دیوید پترائوس کنترل امنیتی کشورهای بحرانی همانند عراق را صرفاً از طریق کاربرد جنگ ضدشورش در الگوی شبکه محور امکان‌پذیر می‌دانست. به این ترتیب، توزیع کنترل‌شده معادله قدرت بین بازیگران حاشیه‌ای و کشورهای تأثیرگذار منطقه‌ای را می‌توان یکی از نشانه‌های اصلی الگوی شبکه‌ای در فرایند جنگ نرم دانست. براساس رویکرد جنگ ضد شورش، بهره‌گیری از اطلاعات امنیتی توسط نهادهای راهبردی ایالات متحده در ساختار و فضای شبکه‌ای شکل می‌گیرد. بنابراین طبیعی است که کاربرد اطلاعات در روابط بین‌الملل به عنوان نمادی از «جنگ شبکه محور» محسوب شود (Fite and Cordesman, 2011: 32).

شاخص‌های جنگ نرم در قالب الگوی شبکه محور براساس نشانه‌هایی از جمله: «مشاهده» (Observation)، «تعیین موقعیت» (Orientation)، «تصمیم‌گیری» (Decision) و «اقدام»

(Action) تبیین و سازماندهی می‌شود. انقلاب‌های رنگی به این دلیل در زمره نشانه‌های جنگ نرم محسوب می‌شوند که تمامی ۴ شاخص یاد شده را دارا می‌باشد. چنین الگویی را می‌توان براساس سرعت عمل، حرکت دائمی و تحرک چندجانبه سرویس‌های رسانه‌ای، دیپلماتیک و اطلاعاتی کشورهای کنشگر در حوزه امنیتی بازیگران منطقه‌ای مورد توجه قرار داد. اگر هر یک از مؤلفه‌های یاد شده در روند اجرای انقلاب‌های رنگی کارکرد خود را از دست بدهد، طبیعی است که موفقیت و مطلوبیت جنگ نرم کاهش پیدا خواهد کرد (کولای ۱۳۸۴: ۱۴۲).

۲-۲- حوزه‌های کاربرد الگوی شبکه محور در کشورهای منطقه‌ای

خاورمیانه یکی از حوزه‌های اصلی کاربرد جنگ نرم در سیاست امنیتی جهان غرب محسوب می‌شود. نشانه‌های آنرا می‌توان در کشورهایی همانند ایران، لبنان و سوریه مورد ملاحظه قرار داد. هریک از سه کشور یاد شده بخشی از جبهه مقاومت در خاورمیانه محسوب می‌شود. از سوی دیگر سه کشور یاد شده از دهه ۱۹۷۰ در معرض تهدیدات نظامی و امنیتی متنوعی قرار گرفته‌اند. چنین تهدیداتی منجر به افزایش مشروعیت زمامداران کشورهای یاد شده گردیده است. هدف آمریکا از کاربرد جنگ نرم را می‌توان بهره‌گیری از الگوی دیگری برای بی‌اثرسازی مقاومت در منطقه دانست.

کاربرد الگوی شبکه‌ای از این جهت در جنگ نرم آمریکا اهمیت دارد که قادر است تا بر ادراک و تصمیم‌گیری بازیگران اجتماعی، نهادی، سیاسی و امنیتی محیط رقیب تاثیرگذار باشد. اهمیت کاربرد الگوی شبکه محور در اثربخشی و تاثیرگذاری آن می‌باشد. اگر عناصر الگوی شبکه محور نتواند به مطلوبیت لازم در محیط امنیتی دست یابد، طبعاً کاربرد خود را در روند جنگ نرم از دست می‌دهد.

سازماندهی انقلاب سدر در لبنان را می‌توان نماد بکارگیری ناقص الگوی شبکه در جنگ نرم دانست. طراحی جنگ نرم باید براساس احتمالات و چگونگی واکنش بازیگران محیط هدف انجام پذیرد. بنابراین اگر کشوری نتواند به مطلوبیت‌های ژئوپلیتیکی خود در قالب بهره‌گیری از الگوی شبکه در جنگ نرم نایل گردد، نیازمند ترمیم و بازسازی عناصر شبکه می‌باشد. آمریکا در روند سازماندهی انقلاب سدر در لبنان از الگوی شبکه ناقص برای تاثیرگذاری سیاسی استفاده نمود. طبیعی است که این الگو کاربرد خود را در محیط منطقه‌ای به این دلیل از دست داده، که به چگونگی واکنش بازیگر هدف توجهی نداشته است (Beissinger, 2007:14).

مهمترین مشکل آمریکا را می‌توان در تعیین موقعیت و اقدام (الگوی کنش) براساس شرایط اجتماعی لبنان دانست. از سوی دیگر می‌توان شاهد فرایندی بود که سایر نشانه‌های مربوط به انقلاب رنگی در لبنان ظهور پیدا نکرد. به همین دلیل آمریکا در تصمیم‌گیری با مشکل زمان

روبرو شد. زمان نقش محوری در عملیات امنیتی کشورها دارد. زیرا انقلاب رنگی به مثابه تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی محسوب می‌شود. بنابراین در الگوی شبکه، زمان از این جهت دارای نقش محوری است که جنگ نرم را بر اساس برنامه پیش‌بینی شده و فرایند سازماندهی شده شکل می‌دهد (متقی، ۱۳۸۸: ۱۴).

۳- تحول در رویکرد مداخله‌گرایی امریکا

مداخله‌گرایی در سیاست خارجی امریکا را باید در اندیشه‌های بنیان‌گذاران ایالات متحده از جمله جورج واشنگتن دانست. جان آدامز دومین رییس جمهور امریکا بر نگرش سخت-افزاری تأکید داشت. توماس جفرسون سومین رییس جمهور ایالات متحده بار دیگر تلاش نمود تا نرم‌افزار گرایی را در سیاست خارجی امریکا بازتولید نماید. چنین روندی به گونه‌ای تدریجی در قرن ۱۹ ظهور و گسترش یافت. لازم به توضیح است که محور اصلی جنگ نرم و مداخله‌گرایی امریکا در قرن ۱۹ مربوط به حوزه ژئوپلیتیکی ایالات متحده در نیمکره غربی بوده است.

۳-۱- مداخله‌گرایی و جنگ نرم ایالات متحده در امریکای لاتین

با توجه به چنین رویکردی، می‌توان تأکید داشت که محوریت ژئوپلیتیکی انقلاب‌های رنگی امریکا در قرن ۱۹ مربوط به امریکای لاتین بوده است. در این دوران، انقلاب‌های رنگی همانند قرن ۲۱ در قالب مزورانه حمایت از ارزش‌های دموکراتیک شکل گرفته است. آدامس و مونروئه بر این اعتقاد بودند که دموکراسی، صلح و رفاه در زمره ارزش‌های دائمی سیاست خارجی امریکا محسوب می‌شود. بنابراین برای تحقق اهداف یاد شده باید آزادی از اجبار دیگران ایجاد شود. رهبران و کارگزاران سیاست خارجی ایالات متحده، خود را حامی آزادی کشورهای هدف می‌دانند. از سوی دیگر، منافع امریکا مشخص می‌کند که چه کشوری در زمره «دیگری» (Others) قرار دارد (راباسا و بنارد ۱۳۸۹: ۲۸).

۳-۲- مداخله‌گرایی و جنگ نرم ایالات متحده در حوزه سیاست بین‌الملل

آرمان‌گرایی ویلسون را می‌توان گام دوم برای توسعه تحولات دموکراتیک در کشورهای پیرامونی دانست. اکثر ساخت‌های سیاسی که بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، اسپانیا، آلمان و اتریش شکل گرفت، تحت تأثیر آموزه آرمان‌گرایانه ویلسون و همچنین موج دوم انقلاب‌های رنگی به وجود آمده است. شورای قیمومیت جامعه ملل که متشکل از قدرت‌های بزرگ بعد از

جنگ اول جهانی بود را می‌توان محور اصلی تحولات ساختاری در کشورهای پیرامونی دانست.

اگرچه آمریکا تمایلی به درگیری با قدرت‌های اروپایی نداشت، اما در سال ۱۸۲۵ زمینه محدودسازی دخالت اسپانیا در کوبا را فراهم آورد. در انقلاب‌های دهه ۱۸۴۰ آمریکای لاتین از آمریکای مرکزی تا جنوبی به ایفای نقش سیاسی پرداخت. این امر انگیزه‌های آمریکا برای مداخله‌گرایی در سایر حوزه‌های جغرافیایی را افزایش داد (راباسا و بنارد ۱۳۸۹: ۲۱۸).

۳-۳- مداخله‌گرایی و جنگ نرم ایالات متحده در ساختار دوقطبی

ساختار نظام بین‌الملل یکی از اصلی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر فرایندهای مبتنی بر مداخله-گرایی ایالات متحده محسوب می‌شود. به طور کلی می‌توان به این جمع بندی رسید که آمریکا از سال‌های دهه ۱۹۲۰ نقش موازنه دهنده در سیاست بین‌الملل را ایفا نمود. چنین نگرشی را می‌توان در ارتباط با رهیافت‌های ایدئالیستی و نئولیبرال ویلسون مورد ملاحظه قرار داد. بعد از ویلسون نیز افرادی همانند هاردینگ و کولیدج تلاش نمودند تا الگوی ویلسون را ادامه دهند. ویلسون حجت‌گسترده‌ای از مداخله‌گرایی ایالات متحده را در قالب جنگ نرم به انجام رساند. در سال‌های به قدرت رسیدن فرانکلین روزولت شکل جدیدی از مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا به وجود آمد. روزولت از سال ۱۹۳۳ محور اصلی سیاست قدرت در آمریکا بود، وی درصدد برآمد تا بحران اقتصادی آمریکا را کنترل نماید. این امر براساس تئوری کینزگرایی اقتصادی انجام پذیرفت. روزولت برخلاف سایر روسای جمهور آمریکا بر نشانه‌های رئالیست تأکید داشت. مداخله‌گرایی را منطقی و ضروری می‌دانست (نای، ۱۳۸۷: ۱۴۵).

فرانکلین روزولت در اداره امور منطقه‌ای و بین‌المللی بر ضرورت کاربرد موازنه‌گرایی راهبردی تأکید داشت. نامبرده با کشورهای رقیب در قالب همکاری‌های منطقه‌ای مشارکت می‌کرد. در سال ۱۹۴۵، فرانکلین روزولت الگوی همکاری بین‌المللی را مورد تأکید قرار داد. فرانکلین روزولت بر این اعتقاد بود که ثبات بین‌المللی بدون توجه به فرایندهای معطوف به همکاری چهارجانبه قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین دلیل است که تئوری چهار پلیس جهانی را مورد تأکید قرار داد (Lee, 2003:4).

بدین ترتیب می‌توان روزولت را در زمره آن گروه از رؤسای جمهور آمریکا دانست که بر ضرورت کاربرد قدرت نرم در سیاست بین‌الملل تأکید داشته است. روزولت در بهار ۱۹۴۱ قانون وام و اجاره را تصویب کرد. قانون وام و اجاره را باید یکی از نشانه‌های جنگ نرم روزولت در برخورد با متحدین آلمان در دوران جنگ دوم جهانی دانست. به موجب این قانون

امریکا توانست از برخی کشورهای اروپایی علیه آلمان و ایتالیا حمایت به عمل آورد. این اقدام روزولت با واکنش انزوآگرایان سیاست خارجی امریکا رو به رو شد. بین‌الملل‌گرایی روزولت را می‌توان نمادی از قدرت نرم در رفتار سیاست خارجی امریکا دانست، در دوران‌هایی که انزوآگرایان و درون‌گرایی در امریکا گسترش می‌یافت، امریکا تمایلی به مداخله در حوزه‌های مختلف جغرافیایی نشان نمی‌داد. با آغاز جنگ جهانی دوم، ایالات متحده در وضعیتی قرار داشت که به مرحله جدید برون‌گرایی و بین‌المللی‌گرایی لیبرالی وارد شد. سنت روشنفکری سیاسی که معتقد به ضرورت رهبری امریکا در قالب لیبرال دموکراسی بود را می‌توان نشانه‌ای از تمایل ایالات متحده برای بهره‌گیری از قدرت نرم در سیاست بین‌المللی دانست (Smith, 1994: 35).

۴- نشانه‌های جنگ نرم امریکا در دوران جنگ سرد

کاربرد قدرت نرم در دوران جنگ سرد به گونه قابل توجهی در سیاست خارجی امریکا افزایش یافت. به طور کلی هرگاه روابط امریکا با سایر کشورها در شرایط جنگ سرد و یا صلح سرد قرار داشته باشد، کاربرد قدرت نرم برای تاثیرگذاری بر این کشورها افزایش می‌یابد. لازم به توضیح است که نشانه‌های جنگ سرد و صلح سرد در سیاست خارجی امریکا از سال‌های شروع جنگ دوم جهانی آغاز شد. بنابراین می‌توان سال‌های ۴۳-۱۹۳۹ را به عنوان دوران کاربرد قدرت نرم و در فضای جنگ سرد با کشورهای متحد آلمان دانست. پایان جنگ دوم جهانی، زمینه‌های شکل‌گیری جنگ سرد جدیدی را در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی امریکا به وجود آورد. هرگاه جنگ سرد شکل می‌گیرد، جلوه‌هایی از تهدید امنیتی در سیاست خارجی ایالات متحده برجسته می‌گردد. بنابراین طبیعی است که نشانه‌هایی از گفتمان‌سازی درباره تهدید ژئوپلیتیکی به وجود آید. کاربرد قدرت نرم امریکا در دوران جنگ سرد را باید مقابله با اتحاد شوروی، کشورهای اروپای شرقی و کمونیسم دانست. این امر با نشانه‌هایی از جنگ سرد فرهنگی پیوند یافته است.

۴-۱- تولید مفاهیم قدرت نرم برای سازماندهی جنگ نرم

جنگ نرم بدون تولید قدرت نرم شکل نمی‌گیرد. قدرت نرم انعکاس تولید مفاهیم، ادبیات و قالب‌های گفتمانی است که مبادرت به دشمن‌سازی می‌کند. مبارزه با دشمن در فرایند جنگ نرم براساس تولید نمادهای متنوعی انجام می‌گیرد. امریکا در بسیاری از مقاطع تاریخی تلاش داشته است تا قدرت نرم و سخت را با یکدیگر تقویت کند. جوزف نای بر این موضوع تاکید

دارد که کشوری که به دنبال محبوبیت است در مواقع لزوم به کاربرد قدرت سخت تمایل پیدا کند (نای، ۱۳۸۷: ۷۱).

نشانه‌های قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی متنوع گردید. این نشانه‌ها در سال‌های بعد از پایان جنگ سرد از پیچیدگی، تنوع و نمادهای تاثیرگذار بیشتری برخوردار شد. هدف اصلی کاربرد قدرت نرم را می‌توان ایجاد مشروعیت برای سیاست امنیتی آمریکا به موازات مشروعیت‌زدایی از ساختار قدرت کشورهای رقیب دانست. کشورهایی که تمایل چندانی به کاربرد قدرت نرم ندارند، قادر نخواهند بود تا مشروعیت سیاسی و امنیتی کشورهای رقیب را دچار چالش و مخاطره نمایند. الگوی جنگ نرم آمریکا در برخورد با تهدیدات ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی آن کشور در دوران بعد از جنگ دوم جهانی بر اساس مفهوم‌سازی و تولید گفتمان شکل گرفته است. شاخص‌های مفهومی آن را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۲-۴- ایجاد جاذبه برای نمادهای اقتصاد سرمایه‌داری

اقتصاد سرمایه‌داری بخشی از واقعیت سیاسی و اقتصادی آمریکا محسوب می‌شود. هیچ کشوری به اندازه آمریکا به عنوان حامی اقتصاد سرمایه‌داری نبوده است. همواره آمریکایی‌ها تلاش داشته‌اند تا درباره مزیت اقتصاد سرمایه‌داری تولید ادبیات نمایند. حمایت از بازارهای آزاد و رقابتی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را یکی از نشانه‌های مزیت نسبی جهان غرب در مقایسه با کشورهای رقیب دانسته‌اند. بنابراین آمریکا تلاش دارد تا نمادهای اقتصاد سرمایه‌داری را به عنوان وضعیت مطلوب در انگاره‌های اجتماعی و بین‌المللی تثبیت نماید (Nelson, 1990: 29).

نمادهای اقتصاد سرمایه‌داری در دوران جنگ سرد به عنوان بهشت موعود معرفی می‌شد. آمریکا به این دلیل نماد اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود که بخش قابل توجهی از سرمایه جهانی مربوط به فعالیت شرکت‌های چندملیتی آمریکایی است. شرکت‌های چندملیتی محور اصلی تداوم و توسعه اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شدند (Chossudovsky, 2007: 18).

بحران اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۰۷، آثار اجتماعی خود را در سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۱ منعکس نمود. جنبش ضد وال استریت را می‌توان نماد اعتراض اجتماعی به اقتصاد سرمایه‌داری و دولت آمریکا دانست. به همین دلیل است که این جنبش در زمان محدودی از آمریکا به اروپا، آسیای شرقی و حتی آمریکای لاتین منتقل گردیده است.

اگر بحران اقتصادی آمریکا تداوم پیدا کند، در آن شرایط قدرت نرم اقتصادی آن کشور کاهش خواهد یافت. به همین دلیل است که پلیس آمریکا تلاش دارد تا زمینه کاهش

اعتراضات اجتماعی به نمادهای اقتصاد سرمایه‌داری از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، وال استریت، سازمان تجارت جهانی و ساختمان تجارت جهانی را ایجاد نماید.

۳-۴- ایفای نقش پلیس مهربان و جذاب در مقابله با تهدیدات

بسیاری از شبکه‌های خبری در رسانه‌های امریکایی تلاش دارند تا این موضوع را منعکس نمایند که ارتش امریکا در راستای سیاست‌های انسان‌دوستانه به مداخله در حوزه‌های بحرانی مبادرت می‌نماید. ارتش امریکا مبادرت به تنظیم کلیپ‌های مختلفی در ارتباط با رابطه عاطفی نظامیان با اعضای خانواده نموده است. در این کلیپ‌ها نشان داده شده است که ماموریت‌های جهانی امریکا در راستای مداخلات انسان‌دوستانه انجام گرفته است. مشارکت نیروهای نظامی امریکا در حمایت از شهروندان پاکستانی در جریان سیل ۲۰۰۹ را می‌توان نمادی دیگر از انعکاس نقش پلیس مهربان و جذاب از نیروهای نظامی دانست در حالیکه اصلی‌ترین ماموریت آنان مقابله، تخریب، تهدید و انهدام گروه‌های مخالف بوده است.

کشوری که برای خود رسالت تاریخی و اجتماعی قایل است، ساختار نظامی و امنیتی خود را به گونه‌ای سازماندهی می‌کند که هرگونه مداخله نظامی را به عنوان رسالت انسانی و اجتماعی کشور برگزیده منعکس سازد. چنین رویکردی در قرن ۱۹ توسط نظریه‌پردازان انگلیسی با عنوان رسالت انسان سفیدپوست مطرح می‌شد. استراتژیست‌های امریکایی، چنین رویکردی را تکامل بخشیدند. امریکا را مرکز جهان نامیده و امکان ایفای نقش تمامی نژادها، مذاهب و ملیت‌ها را در قالب فرهنگ امریکایی امکان‌پذیر دانستند. بنابراین در رسانه‌ها این موضوع منعکس می‌شود که هرگونه عملیات نظامیان ایالات متحده به عنوان اقدامی در جهت مداخله انسان‌دوستانه خواهد بود.

۴-۴- متقاعدسازی از طریق مشوق‌های اقتصادی

مشوق‌های اقتصادی امریکا یکی از عوامل رسوخ و نفوذ در ساختار سیاسی کشورهای هدف محسوب می‌شود. الگویی که امریکا طی سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی به کار گرفته است را می‌توان نمادی از چندجانبه‌گرایی نهادی دانست. چندجانبه‌گرایی نهادی معطوف به الگوهای کنترل اقتصادی کشورهای هدف می‌باشد. کشورهایی که در معرض جنگ نرم امریکا قرار می‌گیرند عموماً می‌بایست الگوهای توسعه اقتصادی که توسط امریکا توصیه می‌شود را مورد پذیرش قرار دهند.

از جمله مشوق‌های اقتصادی آمریکا می‌توان به وام‌های تعدیل ساختاری اشاره داشت. وام‌هایی که برای کمک به کشورهای تنظیم می‌شود که بتوانند با بحران‌های اقتصادی مقابله نمایند. نتایج حاصل از بهره‌گیری کشورها از این گونه وام‌ها مخاطره آمیز و بحران‌ساز بوده است. تجربه بسیاری از کشورهایی که از وام‌های یاد شده بهره گرفته‌اند نشان می‌دهد که سیاست‌های توسعه اقتصادی مطرح شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌تواند مخاطرات اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی را برای آینده اقتصادی آنان به وجود آورد (Altmann, 1990:25).

امریکا تلاش دارد تا از طریق اعطای پاداش‌های اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه، آنان را در اقتصاد جهانی پیوند دهد. پیوند در اقتصاد جهانی از طریق صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت آزاد انجام می‌گیرد. چنین فرایندی، زمینه‌های لازم برای همبستگی کشورهای مختلف در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد. مشروط ساختن همکاری‌های اقتصادی با کشورهای در حال توسعه، برای این کشورها مخاطرات زیادی را به وجود می‌آورد.

به همین دلیل است که در سراسر دهه ۹۰-۱۹۸۰، موضوعاتی از جمله ریاضت مالی، خصوصی‌سازی و آزادی بازارها به عنوان سه ستون اصلی تفاهم واشنگتن محسوب گردیده است. هریک از مولفه‌های یاد شده بخشی از قدرت نرم اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. قدرتی که می‌تواند زمینه جذب کشورهای مختلف در اقتصاد جهانی را فراهم آورد.

۵- جنگ نرم در دوران بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی

نظریه پردازان نئولیبرال بر این اعتقادند که عصر کاربرد قدرت نظامی بدون توجه به نشانه‌های همکاری بین‌المللی و متقاعدسازی سپری گردیده است. به طور کلی دیپلماسی عمومی آمریکا را می‌توان یکی از نهادهای کنترل ادراک دانست. امریکایی‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق ارتقا جذابیت هنجاری، نهادی و رفتاری، موقعیت خود در افکار عمومی بین‌المللی را ارتقا دهند. در چنین شرایطی یک‌جانبه‌گرایی به عنوان نماد کاربرد قدرت در سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود.

۵-۱- کنترل ادراک از طریق ایجاد جاذبه

الگوهای مبتنی بر یک جانبه‌گرایی مورد انتقاد نظریه‌پردازان نئولیبرال قرار گرفته است. مناظره چندجانبه‌گرایان - یک‌جانبه‌گرایان محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در اواسط اولین دهه قرن ۲۱ محسوب می‌شود. گزارش بیکر- همیلتون را می‌توان نماد انتقاد ساختاری از

یک‌جانبه‌گرایی امریکا در دوران جورج بوش دانست. این گزارش در سال ۲۰۰۶ منتشر گردیده و تأثیر قابل توجهی بر تغییر سیاست امنیتی امریکا به جا گذاشته است. چندجانبه‌گرایان بر این اعتقادند که امریکا می‌تواند از طریق چندجانبه‌گرایی موقعیت خود را در اقتصاد و سیاست جهانی افزایش دهد (نای، ۱۳۸۷: ۲۲۸).

مطلوبیت چندجانبه‌گرایی برای سیاست خارجی امریکا در آن است که از این طریق زمینه کنترل ادراک شهروندان فراهم می‌شود. موضوع اصلی دیپلماسی عمومی را می‌توان ارتقاء قابلیت اقتصادی، سیاسی و اعتباری ایالات متحده در عصر اطلاعات دانست.

۲-۵- حوزه‌های محوری کنترل ادراک در جنگ نرم

خاورمیانه به عنوان یکی از حوزه‌های جغرافیایی محسوب می‌شود که اهمیت ویژه‌ای در دیپلماسی عمومی امریکا دارد. شهروندان خاورمیانه نگرش مطلوبی نسبت به سیاست امنیتی امریکا ندارند. به همین دلیل است که بخش عمده‌ای از جامعه خاورمیانه دارای نگرش بدبینانه نسبت به سیاست امنیتی امریکا می‌باشد. دیپلماسی عمومی محور اصلی تأثیرگذاری بر نگرش و ادراک گروه‌های اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود (راباسا و بنارد، ۱۳۸۹: ۶۵).

چنین فرایندی در دوران باراک اوباما گسترش بیشتری پیدا کرده‌اند. اگر چه امریکا حجم محدودی از هزینه‌های امنیتی خود را برای دیپلماسی عمومی به کار می‌گیرد اما تلاش دارد تا مخاطبین بیشتری برای اهداف سیاسی امریکا به وجود آورد. مخاطبینی که سیاست آن کشور را مورد پذیرش قرار دهند. جوزف نای بر این اعتقاد است که در عصر اطلاعات جهانی، سرنوشت امریکا به ایجاد جذابیت برای تأثیرگذاری بر ادراک سایر کشورها بستگی دارد.

جذب کشورهای مختلف به پیمان ناتو را می‌توان از سیاست‌های امنیتی امریکا در چارچوب قدرت نرم دانست اگر چه ناتو دارای ابزار و کارکرد نظامی می‌باشد، اما جذب کشورهای اروپای شرقی و حوزه بالتیک در پیمان آتلانتیک شمالی را می‌توان نمادی از کاربرد دیپلماسی عمومی برای پذیرش عضویت کشورها در پیمان‌های غرب محور دانست.

۳-۵- ادبیات جنگ نرم در سیاست امنیتی امریکا

دیپلماسی عمومی باید بتواند واقعیت‌ها را تغییر دهد، به همان گونه‌ای که جورج اورول در کتاب ۱۹۸۴ آن را در کارویژه‌های دولت گسترش‌گرا تبیین می‌کند. دولتی که برای سانسور «وزارت حقیقت» را ایجاد می‌کند، برای شکنجه و بازجویی خشن از متهمان، «وزارت عشق» را سازماندهی می‌کند. واژه‌هایی که با واقعیت‌های رفتاری مراجع قدرت متفاوت می‌باشند. مطلوبیت کاربرد این واژه‌ها، زمینه‌ساز تحقق فرایندی است که امریکایی‌ها آن را در قالب

متقاعدسازی گروه‌های اجتماعی از طریق ابزارهای رسانه‌ای، مفهوم سازی و فرایندهای ارتباطی به کار می‌گیرند (Milton, 2003: 7).

۶- تحول در محیط عملیاتی و الگوهای جنگ نرم آمریکا در ژئوپلیتیک نظام جهانی:

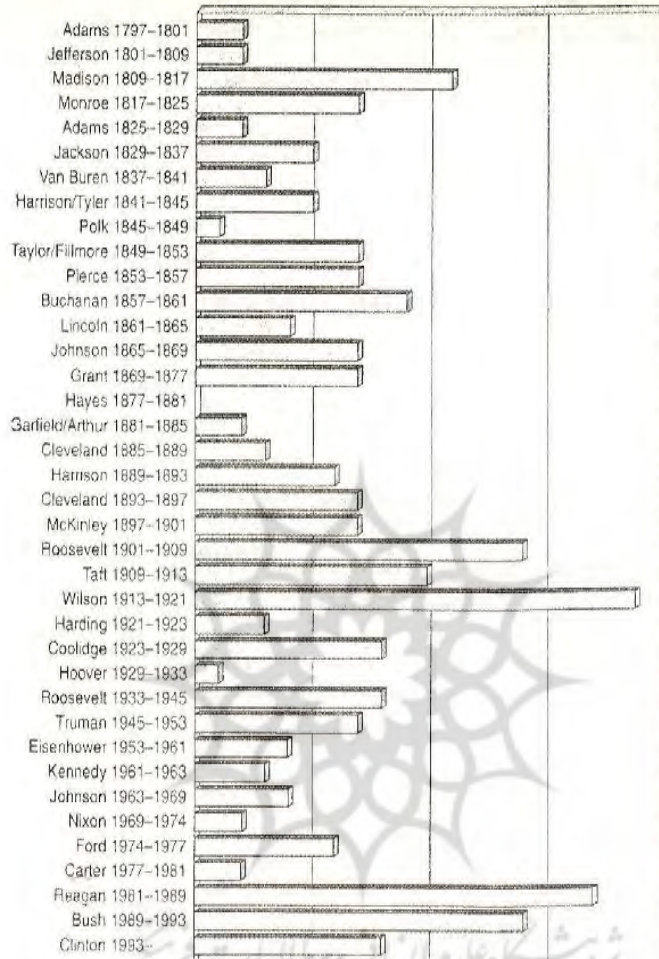
مداخله‌گرایی بخش اجتناب‌ناپذیر سیاست خارجی آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد محسوب می‌شود. ضرورت‌های ژئوپلیتیکی، فرهنگ سیاسی، بنیان‌های تفکر مهاجرین و اندیشه‌های رئالیستی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا را می‌توان زمینه‌ساز مداخله‌گرایی پایان‌ناپذیر در تفکر راهبردی ایالات متحده دانست. ویتکف و کاگلی در بیان جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در دوران‌های مختلف تاریخی بر این امر تاکید دارند که:

«امروز سیاست خارجی آمریکا از میراث واقع‌گرایانه و آرمان‌گرایانه نشأت می‌گیرد. اگر چه دو رویکرد یاد شده دارای نشانه‌های مختلفی در ارتباط با سیاست خارجی هستند اما باید به این جمع بندی رسید که کاربرد قدرت نظامی، به کارگیری سیاست اجبار و سایر ابزارهای مداخله جویانه در زمره مولفه‌های دائمی در رفتار سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود.

تاریخ دیپلماتیک ایالات متحده مملو از موارد مداخله در امور دیگران می‌باشد. «سرکوب گروه‌های بومی» و «دیپلماسی دلار» در قرن ۱۹ انجام گرفت. دخالت پنهانی آمریکا در سیاست داخلی اروپا و ژاپن همواره وجود داشته است. این روند تا زمان جنگ علیه عراق در قالب امنیت دسته جمعی ادامه پیدا کرده است. نمودار ذیل نشان می‌دهد که رفتار مداخله جویانه آمریکا از زمان ریاست جمهوری جان آدامز (۱۷۹۷-۱۸۰۱) تا عصر موجود به گونه‌ای پایان‌ناپذیر ادامه یافته است.» (ویتکف و کاگلی، ۱۳۸۲: ۷۸۰).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میزان و گستره مداخله گرایی در سیاست خارجی امریکا



(Johnson, 2004: 23)

جدول فوق بیانگر آن است که میزان مداخله‌گرایی امریکا در برخی از دوره‌های تاریخی همانند مدیسون، تئودور روزولت، تافت، ویلسون، ریگان و جورج بوش پدر بیشتر از سایرین بوده است. در دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر شاهد گسترش موج انقلاب‌های رنگی در کشورهای مختلف می‌باشیم.

در این ارتباط هنری کسینجر بر این موضوع تاکید دارد که هیچ کشوری همانند امریکا تمایل به مداخله در خارج از کشور ندارد. امریکا حتی زمانی که خود را متعهد به اتحاد و

ائتلاف با کشورها می‌داند، از انجام مداخله در شکل بندی‌های مختلف غفلت نمی‌کند. علت آن را باید در تمایل آمریکا برای انتقال ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود در خارج از کشور دانست (Kissinger, 2001: 92).

۶-۱- کاربرد نیروی نظامی و امنیتی در جنگ هوشمند آمریکا

به موازات رهبران و کارگزاران سیاست خارجی آمریکا، نظریه پردازان آمریکایی نیز بر ضرورت استفاده از عملیات نظامی تاکید دارند. افرادی همانند مانسفیلد و اسنایدر از تاکتیک چندجانبه گرایی برای مداخله تاکید دارد. در حالیکه مورتون هالپرین بر این اعتقاد است که یک جانبه‌گرایی نیز بخشی از واقعیت سیاست راهبردی آمریکا محسوب می‌شود. بهره‌گیری از یکجانبه‌گرایی در سیاست امنیتی آمریکا در شرایطی از اهمیت و مطلوبیت برخوردار است که بتوان در روند مداخله‌گرایی بین‌المللی، ابزارهای قدرت نرم و قدرت سخت را با یکدیگر به کار گرفت. قدرت نرم توجیه‌کننده ضرورت قدرت سخت در سیاست امنیتی جدید آمریکا در قالب جنگ هوشمند محسوب می‌شود (Hansen, 2000: 35).

موضوع انقلاب‌های رنگی از اواسط دهه ۱۹۹۰ از جایگاه موثر و کارآمدی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا برخوردار شد. چنین اقدامی را می‌توان واکنشی نسبت به شرایط جدید سیاست بین‌الملل دانست. جیمز روزنا این فرایند را در قالب کنش راهبردی در «جهان آشوب-زده» تبیین نموده است. انقلاب‌های رنگی زمانی شکل می‌گیرند که نهادهای اجتماعی از قابلیت لازم برای کنترل موضوع و نیروهای درگیر برخوردار نباشند.

هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی تلاش دارد تا شیوه‌های جابه‌جایی قدرت در ساختار اجتماعی و سیاسی کشورهای هدف را مورد بررسی قرار دهد. او همانند بسیاری از موعده‌گرایان دوران بعد از جنگ سرد تلاش دارد تا نشان دهد که می‌توان کنترل قدرت را از طریق نهادها و شبکه‌های اجتماعی سازماندهی کرد. نهادهایی که محوریت اصلی تولید قدرت در سیاست داخلی کشورهای هدف را دارا می‌باشد (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۲۱۵).

۶-۲- نرم‌افزار گرایی و جنگ سایبرنتیک در سیاست امنیتی آمریکا

در شرایطی که جاذبه کمونیسم در کشورهای غربی کاهش یافت، شاهد بهره‌گیری از نیروهای اجتماعی کشورهای رقیب برای مقابله با ساخت‌های حکومتی می‌باشیم. چنین فرایندی در دوران بعد از جنگ سرد در برخورد با کشورهای اروپای شرقی مورد استفاده قرار گرفت. فرایندهای تحول در تکنیک‌های انقلاب‌های رنگی در کشورهای گرجستان، اوکراین، لبنان، قرقیزستان، ازبکستان و صربستان را می‌توان به عنوان نمادی از نرم‌افزارگرایی در سیاست

خارجی امریکا دانست. نرم‌افزارگرایی امنیتی را باید در سیاست منطقه‌ای ایالات متحده در حوزه‌های جغرافیایی آسیای مرکزی، خاورمیانه، قفقاز و اروپای شرقی مورد ملاحظه قرار داد (ضیائی‌پور، ۱۳۸۳: ۵۸).

الگوی امنیتی امریکا در برخورد با ایران تحول قابل توجهی داشته است. امریکا به موازات نرم‌افزارگرایی تلاش دارد تا از نشانه‌های جنگ سایبرنتیک در رابطه با ایران استفاده نماید. موضوع کاربرد جنگ سایبرنتیک در سیاست دفاعی و امنیتی امریکا از نوامبر ۲۰۱۰ مورد تأکید رابرت گیتس وزیر دفاع وقت ایالات متحده قرار گرفت. در این ارتباط باید به کاربرد ویروس «استاکس‌نت» (Stux Net)، استارس و همچنین دوکو اشاره داشت.

استاکس‌نت را می‌توان نمادی از جنگ‌نرم علیه تأسیسات هسته‌ای ایران در بوشهر دانست. در حالی که ویروس استارس در ارتباط با تأسیسات هسته‌ای ایران در نطنز به کار گرفته شده است. طبعاً چنین اقداماتی فاقد هزینه‌ی نظامی برای امریکا است. از همه مهمتر اینکه در فعالیت‌های اطلاعاتی، هرگونه اقدام واکنشی باید ماهیت متقابل داشته باشد. در چنین شرایطی استاکس‌نت را می‌توان نمادی از مزیت نسبی کشورهای فرادست همانند امریکا در مقایسه با کشورهای منطقه‌ای دانست. در عین حال امروزه بهره‌بری از جنگ سایبری علیه امریکا از جمله نشان‌دهنده‌ی هوپیمای بدون خلبان جاسوسی RQ170 در ایران نیز حاکی از توان مقابله دشمنان امریکا در اینگونه نبرد است.

نتیجه

جنگ نرم بخشی از واقعیت اجتناب‌ناپذیر سیاست بین‌الملل در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی می‌باشد. نظریه‌پردازان رئالیست ساختارگرا از جمله کنت والتز بر این اعتقاد بوده‌اند که ساختار دوقطبی از ثبات، تعادل و پایداری بیشتری در سیاست بین‌الملل برخوردار است. الگوی کنش راهبردی قدرت‌های بزرگ در این دوران معطوف به هماهنگ سازی حوزه نفوذ بوده است. روند معطوف به مداخله‌گرایی امریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی در دوران بعد از جنگ سرد با تحول کمی و کیفی روبه‌رو گردیده است.

به عبارت دیگر می‌توان این موضوع را مطرح نمود که از یک سو مداخله‌گرایی امریکا در فضای نرم افزاری قرار گرفته است. از طرف دیگر مداخله‌گرایی امریکا در حوزه جغرافیایی گسترده‌ای منعکس گردیده است. نشانه‌های آن را می‌توان از تلاش برای تغییر رژیم در کره شمالی تا مداخله در حوزه سیاسی - امنیتی ونزوئلا در امریکای مرکزی مورد ملاحظه قرار داد. بررسی رفتار سیاست خارجی و امنیتی امریکا در دوران بعد از جنگ سرد بیانگر آن است که الگوهای جنگ نرم جایگزین بخشی از مداخلات نظامی در چارچوب انقلاب‌های رنگی

گردیده است. نتایج حاصل از الگوی مداخله‌گرایی جدید آمریکا را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱- مداخله‌گرایی بخشی از واقعیت سیاست خارجی و امنیتی آمریکا محسوب می‌شود. روند مداخله‌گرایی آمریکا نشان می‌دهد که چنین فرایندی در دوران جمهوری خواهان ماهیت سخت‌افزاری و در دوران دموکرات‌ها ماهیت نرم‌افزاری داشته است.

۲- آمریکا از الگوی شبکه محور در ارتباط با انقلاب‌های رنگی در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی استفاده نموده است. بهره‌گیری از چنین ابزارهایی را می‌توان انعکاس گسترش قابلیت‌های نرم‌افزاری آمریکا در حوزه ارتباطات دانست. تحولات شکل گرفته در زمینه ابزارهای ارتباطی را می‌توان عامل اصلی سازماندهی شبکه‌های اجتماعی در کشورهای در حال گذار دانست.

۳- شبکه‌های اجتماعی به عنوان ابزار اصلی سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود. سازماندهی شبکه‌های اجتماعی از طریق تحول در ابزار ارتباطی انجام گرفته است. شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی ماهیت ظاهراً دموکراتیک دارند. این امر در رهیافت‌های امنیتی نتولیرال مورد تایید قرار گرفته است.

۴- شبکه‌های اجتماعی مجازی از این جهت دارای قابلیت لازم برای دگرگونی در ساختار سیاسی کشورهای هدف تلقی می‌شوند که می‌توانند زمینه‌های کنش نیروهای اجتماعی را فراهم آورند. به همین دلیل است که انقلاب‌های رنگی آمریکا در قالب جنبش اجتماعی دموکراتیک توسط رسانه‌ها و ابزارهای ارتباط جمعی معرفی می‌شوند.

۵- آمریکا برای تأثیرگذاری بر نیروهای اجتماعی کشورهای هدف تلاش دارد تا جذابیت لازم از فرهنگ، اقتصاد، جامعه و سیاست آمریکا را بوجود آورد.

۶- آمریکا در روند جنبش‌های اجتماعی معطوف به سازماندهی انقلاب‌های رنگی تلاش می‌کند تا بر ادراک و نگرش شهروندان کشورهای هدف تأثیر به جا گذارد. ایفای نقش پلیس مهربان برای تبیین سیاست مداخله‌جویی آمریکا را می‌توان صرفاً در قالب جنگ نرم مورد ملاحظه قرار داد.

۷- محیط عملیاتی آمریکا برای گسترش مداخله‌گرایی در دوران بعد از جنگ سرد دگرگون شده است. اولین گام برای انجام انقلاب‌های رنگی مربوط به کشورهایی بود که از کمونیسم به سوی سرمایه‌داری در حال گذار بودند. بعد از آن چنین فرایندی از اروپای شرقی به حوزه جغرافیایی کشورهای «خارج نزدیک» منتقل گردید. در مرحله سوم، انقلاب‌های رنگی آمریکا به کشورهای پیرامونی در خاورمیانه منتقل گردید.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۳)، «جهانی سازی و مسائل آن»، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی.
۲. راباسا، آنجلا و چریل بنارد، (۱۳۸۹)، تهران موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۳. ضیائی‌پرور، حمید (۱۳۸۳)، «جنگ نرم؛ جنگ رسانه‌ای»، تهران: موسسه ابرار معاصر.
۴. کاکلی، چارلز و اوچین ویتکف (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی امریکا: الگو و روند»، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۵. کولایی، الهه (۱۳۸۴)، «افسانه انقلاب‌های رنگی»، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۶. لنون، الکساندر (۱۳۸۹)، «کاربرد قدرت نرم»، ترجمه سیدمحسن روحانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۷. متقی، ابراهیم (۱۳۸۸)، «نشانه‌شناسی و تبارشناسی انقلاب‌های رنگی»، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۴۶، بهار.
۸. مرادی، حجت اله (۱۳۸۹)، «قدرت و جنگ نرم»، تهران: انتشارات ساقی.
۹. میلسن، ژان و همکاران (۱۳۸۸)، «دیپلماسی عمومی نوین: قدرت نرم در روابط بین‌الملل»، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۱۰. نای، جوزف (۱۳۸۷)، «قدرت نرم»، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۱۱. نای، جوزف (۱۳۸۹)، «قدرت نرم ابزار موفقیت در سیاست جهانی»، مندرج در «جنگ نرم و قدرت نرم: از نظریه تا عمل»، حجت اله مرادی، تهران: نشر ساقی.
۱۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱)، «موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم»، ترجمه احمد شمس، تهران: انتشارات روزنه.

ب. خارجی:

1. Alterman, John (2011), "Middle East Notes and Comment: The Middle Turns East". Washington: Center for Strategic and International Studies Press.
2. Altmann, Jorn (1990), "IMF Conditionality: the wrong Party Pays the Bill", Intereconomics, May-June.
3. Beissinger, Mark (2007), "Structure and Example in Modular Political Phenomena: The Diffusion of Bulldozer", Perspectives of Politics, Vol.5, N.16.
4. Chalmers Johnson (2004), "The sorrows of Empire", New York: Metropolitan Books.
5. Chossudovsky, Michel (2007), "The Globalization of Poverty and the New World Order", Malaysia: Thinker's Library Press.
6. Fite, Brandon and Antony Cordesman (2011), "U.S. and Iranian Strategic competition", Washington: Center for Strategic and International Studies Press.
7. Gaddis, John Lewis, "The United States and the End of the Cold War", New York: Oxford University Press.
8. Hansen, Birthe (2000), "Unipolarity and the Middle East", Richmond: Curzon.
9. Hofstadter, Richard (1994), "American Political Tradition", New York: Vintage
10. Kinnane, Derk (2004), "Winning Over the Muslim Minds", The National Interest, spring.
11. Kissinger, H (2001), "Does America Need a Foreign Policy?", New York: Simon and Schuster.
12. Lee, Jennifer, (2003), "How Protesters Mobilized So Many and So Nimbly", New York Times.
13. Milton, C (2003), "Cultural Diplomacy and the United States Government: A Survey", Washington DC: Center for Arts and Culture.
14. Nelson, Joan M (1990), "Economic Crisis and policy Choice: The Politics of Adjustment in the Third world", Princeton: Princeton University Press.
15. Pfaff, William (2001), "The Question of Hegemony", Foreign Affairs, Vol80, No.1, January – February.

16. Smith, S (1994), "Perspectives on world Politics", New York: Rutledge.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"پارادوکس‌های قدرت و رفتار منطقه‌ای آمریکا در عراق"، پاییز ۸۴، شماره ۶۹؛ "سازمان‌نگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، زمستان ۸۶، شماره ۴؛ "تروریسم و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی جدید"، شماره ۱، بهار ۸۸؛ "معضل امنیتی و نظریه‌های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس"، شماره ۱، بهار ۸۹؛ "سیاست‌گذاری اقتصادی در عصر جهانی شدن اقتصاد"، شماره ۲، تابستان ۹۰؛ "تبیین مبنای تئوریک تحلیل نظم جهانی در دوران پسا جنگ سرد"، شماره ۴، زمستان ۹۰.

